**اصول: استصحاب، جلسه 22: یک‌شنبه 16/08/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

شهید صدر در بحث دوران امر بین این‌که نجاستی که به بدن یا لباس اصابت کرده بول هست یا دم هست، فرموده بودند چون ما مبنایمان این هست که ما اصابه البول ینجس بازگشت می‌کند به یک امر ترکیبی معنایش این است که اذا اصاب الثوب شیءٌ و یکون ذلک الشیء بولاً ینجس. بنابراین استصحاب اگر بخواهد جاری بشود بر مبنای استصحاب عدم ازلی جاری می‌شود. که ما عرض می‌کردیم این خیلی روشن نیست که به این شکلی که ایشان. ایشان می‌فرمودند که اینجور تقییدها عرفاً بازگشت به ترکیب می‌کند. ولو تعبیر روایت این هست ما اصابه البول یجب فی غَسْله مرتین. ولی این بازگشت می‌کند به این‌که اذا اصاب الثوب شیءٌ و یکون ذلک الشیء بولاً یجب فی تطهیره مرتان.

ما عرض کردیم این روشن نیست که به این شکل باشد و بنابراین این حرف ایشان را نمی‌شود پذیرفت که این مبتنی بر استصحاب عدم ازلی باشد.

آقای شهیدی هم دیدم که اشکال کرده که این روشن نیست این مبنای آقای صدر. ولی ایشان می‌گوید ایشان احتمالش هم بدهیم همین کافی هست برای این‌که ما نتوانیم استصحاب را جاری کنیم. چون احتمال دارد موضوع ثبوتی مرکب از دو جزء باشد، یک جزئش این باشد که اصابت الشیء للثوب جزء دومش کون ذلک الشیء بولاً. همین احتمال کافی هست برای این‌که ما استصحاب کنیم بر مبنای کسانی که استصحاب را در اعدام ازلیه جاری نمی‌دانند. این اشکال آقای شهیدی.

ولی من فکر می‌کنم که این اشکال وارد نباشد و پاسخی به این اشکال می‌دهیم از این پاسخ یک جوابی هم به اصل کلام مرحوم شهید صدر استفاده می‌شود. آن این است که ببینید اگر موضوع ثبوتی حکم مرکب از دو جزء باشد، یک جزئش این باشد که اذا اصابه الثوب شیءٌ و یکون ذلک الشیء نجساً مرکب باشد، ولی شارع مقدس در مقام بیان به صورت تقییدی بیانش کرده. گفته اذا اصابه الشیء، اصابه الثوب بولٌ. چطور شده که آن موضوع ثبوتی که به نحو ترکیبی بوده به نحو تقییدی بیان کرده؟ این به این خاطر است که این دو تا را کأنّ یکی تلقی می‌کند. با همدیگر فرقی بین اینها قائل نیست. خب اصل این است که اگر اینها را شارع یکی تلقی می‌کند، عرف اینها را یکی. یعنی احتمال می‌دهیم که عرف اینها را، احتمالی که می‌دهیم که شارع شاید ثبوتاً حکمش به شکل تقیید بوده، اثباتاً به نحو ترکیب بیان کرده به خاطر این‌که عرف بین اینها فرقی نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد اگر واقعاً عرف بین اینها فرق نگذارد از یکی از اینها اصلی که به مفاد یکی از اینها باشد دیگری را اثبات می‌کند. یعنی ما وقتی اثبات می‌کنیم که به مفاد کان تامه اصابۀ بول نشده است این اثبات می‌کند که آن شیءای که اصابه کرده به لباس بول نیست. چون اصل اصابه که یقین داریم آن به هر حال اینجا وقتی ما می‌گوییم اصابة الشیء اصابة بول للثوب تحقق ندارد یعنی آن چیزی که به بدن اصابت کرده است بول نیست. آن وقتی کان تامه و کان ناقصه را مفادش را عرف یکی می‌بیند معنایش این است که از یکی از اینها اثبات یکی را هم ملازم با اثبات دیگری و نفی یکی را هم ملازم با نفی دیگری می‌بیند. به نظر می‌رسد که اینجور نیست که احتمال بدهیم که ثبوتاً حکم به نحو ترکیبی بوده در حالی که اثباتاً به نحو تقییدی و کان تامه بیان شده با این حال اینها را اصل در به نحو کان تامه را مفید برای اثبات موضوع حکمی که به نحو کان ناقصه نباشد به نظر عرفی نمی‌آید. بنابراین اگر احتمال شهید صدر تمام باشد و منهنا یظهر که یک اشکال دیگری به شهید صدر، آن این است که اگر احتمال شهید صدر درست باشد که عرف کان تامه را بازگشت می‌دهد به کان ناقصه، معنایش این است که این دو تا را یکی می‌بیند. و یکی می‌بیند وقتی یکی دید با اثبات سلب قضیه به نحو، سلب تامه، سلب ناقصه استفاده می‌شود و به نظر می‌رسد که بشود قضیه را، ولو روی مبنای کسانی که اصل را در اعدام ازلیه جاری نمی‌دانند، اصل را جاری کرد. این محصّل عرض ما.

شاگرد: ؟؟؟ ۷:۴۷ شاید یکی می‌گیرد ولی تناسبات حکم موضوع باعث می‌شود که هر جور تعبیر کنیم منظورش آن تقییدی باشد، ترکیبی باشد.

استاد: نه چیزی که، چه تفاوت، از جهت تناسبات حکم موضوع چجوری اینها را تعیین می‌کند، این یعنی چی تناسب حکم موضوع.

شاگرد: همان اشکال اصلی که فرمودید.

استاد: نه این‌که اینها

شاگرد: ثابت نیست که اینجا ترکیبی یا تقییدی این اشکال درست است.

استاد: نه.

شاگرد: بحث سر این است که ما می‌خواهیم بگوییم اینها یکی می‌بینند. یکی می‌بینند بنابراین اینجور نیست که اشکالی، احتمال بدهیم ثبوتاً به آن شکل باشد پس نتوانیم اصل جاری کنیم. بحث این است، آقای شهیدی حرفش این است چون احتمال می‌دهیم که ثبوتاً به نحو ترکیب باشد که اجرای اصل متوقف بر اصل در اعدام ازلیه باشد همین احتمال مضر است. من می‌خواهم بگویم این احتمال مبتنی بر این هست که عرف بین قضیۀ تقییدیه و قضیۀ ترکیبیه فرق قائل باشد، وقتی این عرف یکی‌اش را به جای دیگری به کار می‌برد امثال اینها، معنایش این است اصلی که به مفاد یکی هست، مفاد دیگری را هم اثبات می‌کند دیگر. یعنی این بحث این هست به تعبیر دیگر در مقام حالا.

خب این محصّل عرض ماست.

اما در این بحث مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی، محصّل عرض ما این شد که استصحاب عدم اصابۀ بول به ثوب جاری می‌شود و این حاکم هست استصحاب بقای حدث هست به نحو کلی. و استصحاب عدم اصابۀ ثوب به بدن مبتنی بر قبول استصحاب در اعدام ازلیه نیست.

شاگرد: ؟؟؟ بودنش و اینها چی؟

استاد: حالا آنش که مثبت نیست، چون موضوع آن هست دیگر.

شاگرد: نفی فرد فرمودید که ؟؟؟ ۱۰:۰۰ نمی‌شود. نفی افراد بخواهید نفی طبیعت ؟؟؟ نتیجه بگیرید می‌شود ولی نفی وجودی طبیعت را بگیرید نمی‌شود.

استاد: اجازه بدهید بله، عرض کنم خدمت شما. خب این یک قسمت بحث. اینجا آشیخ محمد حسین یک بحثی را طرح کرده که این استصحاب یک معارضی در رتبۀ خودش دارد. آن معارضش این است که اصابۀ بول به بدن خب غسل مرتین را لازم می‌کند. اصابۀ دم به بدن هم غَسْل مرةً واحدة را لازم می‌کند. استصحاب عدم بول، عدم بول یعنی استصحاب عدم موجب غسل مرتین. این معارض با استصحاب عدم اصابۀ دم هست که یعنی موجب غسل مرةً واحدة. این دو تا با هم تعارض می‌کنند، وقتی هم این دو تا تعارض کردند نوبت می‌رسد به آن اصل مسببی که نمی‌دانیم حدث کلی بعد از یک بار غَسْل از بین می‌رود یا از بین نمی‌رود. خب آقای صدر اشکال می‌کنند، حالا من چکیده‌اش را می‌گویم یک کمی مفصل‌تر از این‌که من می‌گویم در بیان آقای صدر هست. ماحصلش این هست که خب شما با استصحاب عدم دم چی می‌خواهید اثبات کنید؟ می‌خواهید اثبات کنید اصلاً یک بار هم نباید شسته بشود؟ این‌که ما یقین داریم که چه بول باشد چه دم باشد یک بار را باید شست. بنابراین نفی شستن یک بار را می‌خواهید اثبات کنید. این‌که بر خلاف علم تفصیلی ماست. می‌خواهید اثبات کنید که حتماً باید دو بار شسته بشود؟ دو بار شستن موضوعش اصابۀ دم هست. باید با نفی اصابۀ ثوب، نفی دم اوّل اثبات کنید که بول اصابت کرده، تا اثبات کنید که دو بار شسته می‌شود. با نفی احد الضدین یعنی در جایی که علم اجمالی داریم که یک امری تحقق پیدا کرده با نفی یکی از دو طرف علم اجمالی اثبات این‌که طرف دیگر علم اجمالی تحقق دارد مثبت است دیگر. بنابراین، این به درد نمی‌خورد.

شاگرد:

استاد: فایده ندارد دیگر. در یک صورتش بر خلاف علم تفصیلی است. در یک صورت دیگرش فایده ندارد، چون اثر مال لازمش است، اصلاً مال خودش نیست. پس توضیحات بیشتری دارد، آقای صدر دیگر وارد آن توضیحاتش هم نمی‌شوم.

درست است به نظر اشکال، اشکال واردی است و این‌که به نظر می‌رسد اصل فقط در عدم چیز جاری می‌شود.

حالا اینجا اساساً حالا به‌طور کلی یک نکته‌ای مرحوم آقای اراکی اینجا دارند، در کل این بحث اثرگذار هست. ما در این‌که وقتی استصحاب کلی قسم ثانی می‌کنیم، یکی از اشکالات این هست که استصحاب کلی قسم ثانی اصل حاکم دارد. اصل عدم تحقق فرد طویل دارد. خب این اشکالی که هست. این اشکال عدم تحقق فرد طویل معمولاً جواب می‌دهند که عدم تحقق فرد طویل این‌که اثبات بکند که جامع تحقق ندارد این تسبب شرعی است. یعنی شارع مقدس، ما این‌که می‌گوییم فرد قصیر که موجود نیست، فرد طویل هم به تعبّد نفی می‌شود، نتیجه‌اش بگیریم پس صرف الوجود معدوم است. نفی صرف الوجود شیء به نفی افراد که نفی افرادش هم بعضی‌هایش وجدانی و بعضی‌هایش تعبدی است این به حکم عقل است. بنابراین حکومت که قوامش به تسبّب شرعی هست اینجا جاری نمی‌شود، وجود ندارد. خب این اشکالی هست که معمولاً شده.

البته یک جوابی، حالا حتی بعضی‌ها گفتند که اینجا نه تنها کلی و فرد بینشان تسبب نیست، بلکه عینیت هست. کلی و فرد بینشان عینیت هست، بنابراین وقتی تسبب اصلاً در کار نیست و این‌که تحقق فرد سبب تحقق کلی نیست. خود تحقق کلی، عین تحقق کلی هست.

حالا این تکۀ اخیر را من یک نکته‌ای عرض بکنم، در جایی که ما کلی را به معنای صرف الوجود می‌گیریم، صرف الوجود یک اعتبار عقلی است. این اعتبار عقلی معلول تحقق فرد است. یعنی اینجور نیست که این صرف الوجود می‌تواند در ضمن تحقق این فرد باشد، می‌تواند در ضمن تحقق فرد دیگر باشد. یعنی تعیّن ندارد در یک شیء مشخصی. بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم کلی هم عین این است هم عین آن است. این‌که معنا ندارد که بگوییم که. مگر گفته شود در هر جایی که، به هر شکلی که تشخّص پیدا کرد عین همان شکلش است. یک زمان با تحقق فرد اوّل است، قصیر است. یک موقعی با تحقق فرد طویل هست، و یک موقعی با تحقق هر دو هست در جایی که بین قصیر و طویل تضاد نباشد. و در هر فرضی عین آنهاست. اینجوری مثلاً بخواهیم عینیت را معنا کنیم. بگوییم ولو مفهومشان متغایر است، ولی کلی به گونه‌های کلی صرف الوجودی، به گونه‌های مختلفی تحقق پیدا می‌کند و در هر گونۀ تحقق، تحققش با تحقق فرد یکی است، امثال اینها. حالا اینجوری کسی بگوید. حالا اینهایش خیلی مهم نیست. این یک چیز حاشیه‌ای قضیه است که آیا بین تحقق فرد و تحقق کلی تسبب هست یا عینیت است؟ ولی حالا چه تسبب باشد، چه عینیت باشد به هر حال این امری است عقلی، نه امری است شرعی.

حالا اینجا مرحوم آقای اراکی در حاشیۀ درر مطلبی دارند که مفصل‌ترش را در اصول فقه‌شان که دو جا این مبحث را آوردند در اصول فقه توضیح می‌دهند. من چکیدۀ فرمایش آقای اراکی را با یک کمی تغییر و تلخیص عرض بکنم. ایشان می‌فرمایند حق این است که اینجا باید تفصیل قائل شد بین کلی‌هایی که بیان محققات کلی به عهدۀ شارع هست و کلیاتی که بیان محقق‌هایش به عهدۀ شارع نیست. فرض کنید انسان یک کلی هست. این‌که انسان با چی چی تحقق پیدا می‌کند؟ در چه وجودی تحقق پیدا می‌کند؟ این به عهدۀ شارع نیست دیگر. زید انسان است شارع نباید بیان کند، عمرو انسان است که شارع نباید بیان کند. تشخیص مصادیق کلی بر عهدۀ خود عرف است. یک موقعی تشخیص مصادیق کلی به عهدۀ شارع است، مثل حدث. این‌که حدث چیست؟ حدث یک کلی هست. خب حدث که وقتی کلی شد این‌که با بول حدث تحقق پیدا می‌کند، خب این را شارع باید بیان کند. این‌که با منی حدث تحقق پیدا می‌کند، این را هم شارع باید بیان کند. تمام اسباب حدث را شارع باید تعیین کند، درست. از آن بالاتر نفی کلی را هم باید شارع بیان کند، به این معنا، این‌که این حدث منحصر در این افراد است، آن را شارع باید بیان کند. مجرد این‌که شارع بگوید که با این حدث تولید می‌شود، با این حدث تولید می‌شود، با این ۵ تا حدث تولید می‌شود. لازمه‌اش این نیست که اگر این ۵ تا بروند حدث هم منتفی بشود. چون ممکن است یک چیز ششمی باشد و آن شیء ششم آن حدث کلی را ایجاد کند. پس این‌که شیء ششمی نیست و وقتی این ۵ تا موجود باشند کلی منتفی می‌شود این هم به عهدۀ شارع است. بنابراین در واقع شارع اینجوری، شارع می‌گوید اگر این ۵ تا نبود، حدث کلی هم منتفی است. نتیجه این هست که انتفاع الکلی بانتفاع الافراد المذکورة فی لسان الشرع این انتفاع به بیان شارع است. وقتی به بیان شارع شد شمایی که بعضی از این افراد وجداناً منتفی هستند و بعضی از این افراد به تعبد شرعی منتفی هستند نتیجه‌اش این می‌شود که این موضوع هست برای این‌که آن کلی منتفی است. پس بنابراین نفی الکلی به نفی الجمیع الافراد هم شرعی است. به بیان شارع است. بنابراین اصلی که نفی بعضی از افراد می‌کند به انضمام وجدان نفی سایر افراد، این اثبات می‌کند که کلی منتفی هست. و این شکلی. ان قلت که شارع لازم نیست که به این شکل بیان کند که کلی اگر اینها، افراد منتفی شدند کلی منتفی است. می‌تواند اینجوری بیان کند، افراد کلی منحصرند در این افراد، انحصار یک مفهوم وجودی است. حصر کلی در این افراد اگر شارع بیان کند نتیجه این هست که افراد یک کلی که منتفی شدند کلی هم منتفی می‌شود.

پاسخ مطلب این است که معنای حصر چی است؟ معنای حصر این است که این کلی فرد دیگری ندارد که به وسیلۀ آن فرد هم تحقق پیدا کند. حالا من اینجوری بیان می‌کنم، انحصار اگر هم به نظر دقّی با این بیان که اگر افراد موجود منتفی بشوند کلی منتفی می‌شود، یکی نباشد روح انحصار. عنوان انحصار خیلی مهم نیست. آن واقع انحصار اگر نگوییم اصلاً همان هست، عرفاً اینها با همدیگر دوئیت و دوگانگی ندارند. انحصار روحش یعنی این‌که اگر این افراد نباشند. می‌گوییم فرض کنید افراد این اتاق منحصر هستند در این ۱۰ نفر. یعنی نفر یازدهمی در این اتاق نیست. انحصار معنایش نبودن شخص دیگری در این اتاق است. نبودن شخصی در این اتاق یعنی اگر این ۱۰ تا نباشد آن کلی منتفی است دیگر. این که این ۱۰ تا نباشد، کلی منتفی است با این‌که شخص دیگری فرد این کلی نیست این دو تا شاید به دقت عقلیه تفاوت داشته باشند، که تفاوت هم دارند. یعنی انحصار از اینجا ناشی می‌شود که فرد دیگری فرد کلی نیست. مفهوم عدمی دارد. ولی مفهوم عدمی‌اش این نیست که اگر افراد موجود معدوم بشوند کلی معدوم می‌شوند. مفهومش این هست که فرد دیگری به عنوان مصداق کلی متصف نیست. جمیع افراد دیگر لیسوا بانسانٍ در موردش صدق می‌کند. ولی این عرفاً یکی است. یعنی در واقع این‌که از یک طرف ما بگوییم که این‌که شارع مقدس می‌گوید جمیع این افراد کلی منحصر در این افراد است، یعنی اگر این افراد بروند کلی هم می‌رود، کس دیگری، این تفکیک بین این مطلب که افرادی غیر از این ۱۰ تا کلی نیستند با این‌که اگر این ۱۰ تا برود کلی منتفی می‌شود عرفاً خیلی تفکیک روشن بین اینها ایجاد نمی‌شود. به نظر می‌رسد مطلب ایشان درست باشد و همینجور باشد. و شاید این بیانی که حاج آقا در مورد احداث می‌فرمودند به همین بیان برگردد، که در واقع وقتی شارع می‌گوید که این حدث نیست، این حدث نیست، این حدث نیست، یعنی کلی حدث نیست دیگر.

شاگرد: ببخشید آن موضوع حدث فرمودید که بعد محققاتش بشود شرعی، همان آیه دارد کنتم من النوم

استاد: نه، خب حالا روایاتی داریم که نه، روایات داریم که ما حدث مانع نماز است، لا صلاة الا بطهورٍ. طهور که در مقابل نماز هست داریم دیگر. لا صلاة الا بطهورٍ.

شاگرد: طهور یعنی همان ؟؟؟ نوم

استاد: حالا این یک بیان. بیان دیگر این است اصلاً بگوییم که آثار مال افراد هست. یعنی در واقع مانعیت اینجور نیست که حدث به عنوان کلی مانع باشد. افراد حدث تک تکشان مانع‌اند. حدث که می‌گوییم مانع است، یعنی بول مانع است، منی مانع است، امثال اینها.

افراد حدث مانعیت دارند. آن یک بیان، آن بیان حاج آقا شاید ممکن است به این بیان برگردد که ایشان می‌خواهند بفرمایند که آن چیزی که از ادلۀ شرعی استفاده می‌شود مانعیت تک تک افراد هست نه مانعیت عنوان کلی به نام حدث. و از مانعیت تک تک افراد ما یک قضیۀ کلیه انتزاع کردیم که حدث مانع است. در حالی که آن نیست، آن چیزی که هست، این که بول مانع است، منی مانع است، چی مانع است امثال اینها. این یک بیان.

بگوییم حتی اگر در جایی هم گفت حدث مانع است اینجا بازگشت به این می‌کند که حکم مال تک تک افراد رفته و اینها. البته ببینید. واقعیت امر این هست که یک موقعی ما می‌گوییم که ببینید یک موقعی بحث سر این هست که آیا طهارت شرط نماز است یا حدث مانع نماز است؟ اگر حدث مانع نماز باشد، حدث به معنای مطلق الوجود مانع است. یعنی

شاگرد: اولین وجود؟

استاد: نه، صرف الوجود حدث. ببینید ما که می‌گوییم که حدث مانع است، فرض کنید در مورد یک مثلاً نماز ۱۰ تا شرط دارد، تک تک این شرط‌ها شرط صحت نماز هستند. یعنی هر کدام که نباشند نماز صحیح نیست. این‌که ما می‌گوییم شرط است نه این‌که انعدام نماز به جهت تحقق بالفعل اینهاست. شرط یعنی آن چیزی که اگر سایر شرایط موجود باشد، این نباشد صلاحیت ارتفاع رفع صحت آن عمل را دارد. یعنی شرطیت به این هست که یلزم من عدمه العدم که می‌گوییم شرط آن چیزی هست که یلزم من عدمه العدم و لا یلزم من وجوده الوجود، شرط این است دیگر. این‌که می‌گوییم یلزمه من عدمه العدم یعنی عدم آن طبیعت مستند به این شرط باید باشد بالفعل؟ آن که نیست. چون ممکن است یک شرط دیگری قبل از این شرط معدوم شده باشد، آن مرکب به خاطر معدوم شدن آن شیء قبلی مرتفع شده باشد. بنابراین به این، اگر می‌گوییم مستند است یعنی چی؟ یعنی این صلاحیت دارد اگر همۀ شرایط دیگر مجتمع باشد به وسیلۀ این آن مرکب معدوم بشود. به تعبیر مرحوم آقا ضیاء از ناحیۀ هر شرطی یک باب عدمی گشوده می‌شود. هر یک از این باب عدم‌ها زودتر تحقق پیدا کند آن طبیعت بالفعل عدمش مستند به آن اوّلین باب عدمی که طبیعت را معدوم می‌کند. این‌که ما می‌گوییم مطلق وجود هست به این معنا هست که تمام این‌که ما تعبیر می‌کنیم که وقتی احداث مانع هستند به نحو مطلق الوجود هست یعنی هر حدثی صلاحیت دارد که آن طبیعت را معدوم کند. هر حدثی به تنهایی صلاحیت دارد که آن حدث را معدوم کند. اگر ۱۰ تا حدث اینجا ایجاد شده باشد ۱۰ تا گیر در این شیء وجود دارد. ببینید این را توجه بفرمایید. ولو طبیعت با اوّلی‌اش معدوم شده، ولی الآن طبیعت ۱۰ تا اشکال دارد. ما فرض کنید که گفتیم یک خانۀ با این شرایط، با این شرایط، با این شرایط تهیه کن. این خانه‌ای که یکی از این شرط‌ها را نداشته باشد آن خانه نیست. خانه‌ای که دو تا از این شرط‌ها را نداشته باشد با خانه‌ای که یکی از این شرط‌ها را نداشته باشد در این‌که آن خانۀ مورد نظر نیست یکسان هستند، ولی از باب این‌که دو تا محذور اینجا ایجاد شده. یعنی دو تا مطلوب از بین رفته. نه یک مطلوب از بین رفته. متن این هست. جایی که صرف الوجود مطلوب است یک مطلوب بیشتر آنجا نیست. ببینید ولو بالفعل عدم نماز، عدم طهارت مستند به آن اوّلین حدثی که از من سر می‌زند باشد به او مستند می‌شود. ولی در جایی که شرایط مختلفی برای آن نماز باید باشد، نماز من باید همراه با بول نباشد، همراه با غائط نباشد، همراه با منی نباشد، همراه با نوم نباشد. هر یک از اینها یک حزازتی ایجاد می‌کند که با آن حزازت نماز نمی‌تواند اثر بگذارد. تک تک اینها اثرگذار هستند، ولی اثر شأنی دارد. مانعیت از آن اثر شأنی انتزاع می‌شود. و آن اثر شأنی که موانع دارند به نحو مطلق الوجودی است، نه به نحو صرف الوجودی، پس گاهی اوقات نفس آن مانعیتی که انتزاع می‌شود از شرطیت مربوط به صرف الوجود است. نه اینها مربوط به مطلق الوجود هستند. حالا یک قدری بحث

شاگرد: آثار شأنی داریم که آثار بالفعل؟ ؟؟؟ ۳۵:۳۳ که ما می‌خواهیم جاری کنیم.

استاد: حالا اجازه بدهید بعداً این بحث را من یک قدری.

یک نکته‌ای را هم فقط اینجا من بگویم، فردا یادم بیندازید، من فکر می‌کردم این بحث را امروز تمامش بکنیم. آن در مورد آن موثقۀ ابن بکیر یک نکته‌ای هم که رفقا اشاره کردند این‌که من عرض کردم موثقۀ ابن بکیر نیست، موثقۀ بکیر هست، چون ابن اذینه از ابن بکیر روایت ندارد، آن روایتی که در بصائر الدرجات هست محرّف است. یک ۲، ۳ جای دیگر هم روایت ابن اذینه از ابن بکیر دیده شده و آنها هم محرّف هست، تا جلسۀ بعد عرض می‌کنم. فقط یک چیز در پرانتز بگویم، علتی که من فقط به آن اقتصار کرده بودم، یادم رفته بود من ابن بکیر عن عبد الله بن بکیر، ابن اذینه عن عبد الله بن بکیر را چک کرده بودم. بدون عبد الله، بنا هم داشتم چک کنم، ولی فراموش کردم که ابن اذینه، آن موارد دیگر، مواردی هست که ابن اذینه از ابن بکیر دارد. عبد الله ندارد. یادم رفت خیال کردم مال عبد الله را دیدم.

شاگرد: محمد بن سنان

استاد: آن هم محرف است، توضیحش را می‌دهم در جلسۀ آینده، وجه محرف بودن آنها را هم توضیح می‌دهم.

شاگرد:

استاد: آره توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان